

مجاهدین خلق

و "رادیکالیزه شدن" جناح مغلوب!"

در هفته‌های اخیر چند رویداد جدا از هم ولی مرتبط با هم در صحنه اجتماعی موع سبزه است که موجب تغییراتی در جو حاکم شده است.

الف - ناراضی‌ها و حرکات اعتراضی مردم نسبت به باه‌های قبیل با شتاب بسیاری شدت گرفته است. در مورد این نکته در جای دیگر بطور مشروح سخن خواهد رفت در اینجا فقط اشاره میکنم که گرچه هنوز میزان حرکات اعتراضی به شدت ناراضی‌تی عمومی نسبت معهدا این نسبت سرعت در حال فزونی است و پیش بینی شدیدی قابل توجه حرکات اعتراضی توده‌های مردم اکنون جز مسلمات شده است. ناراضی‌های عمومی در آغاز خود مانند آب در شب سرد صفا آسوده و آسوده‌تر میشود. سوار شدن اولین سکا در سد و در اینجا سدهای بوهم و سب - وقوع سیل را شمار محمول تر میکند.

اکنون بنظر میرسد که بی آنکه دچار خوشبینداری و کزافه‌گویی شویم این احتمال هر روز بیشتر میشود و بنظر میرسد که رژیم حاکم - هر دو جناح آن - سوی عوام‌فریبی‌های رایج و کم تاثیر امکان مشخصی برای جلوگیری از آن داشته باشند.

ب - تحت تاثیر این عامل و عوامل دیگر اختلاف‌های درونی حاکمیت اوج گرفته است. در هیچ زمانی در دوران پس از انقلاب اختلافات ناین شدت و حدت نبوده است. اکنون سردمداران جناح‌های مختلف با نام از یکدیگر سخن میگویند و این مساله در فاموس میاست و سیاست‌نازی سنای خاص خود را دارد. در مورد عوامل دیگری که در این سدبایی موثرتر بوده اند مساله "صلح" اهمیت ویژه خود را داشته است. جنگ ایران و عراق تا هم‌ه‌ی فواکدی که برای جناح‌های حاکم داشت اکنون بصورتی درآمده است که اگر نه تمامیت‌آیی جناحها لامل بخشهایی از هر یک را با ادامه‌ی خود مضطرب میکند. جناح "سسالار ایران" با همه‌ی رجزخوانی‌ها و عزم جزم کرده‌ها نتوانسته است کوچکترین موفقیت قابل دوامی در عرصه‌ی جنگ بدست آورد و از جانب دیگر به تجربه دریافته است که نه نوسازی از پس بیان سهولتی که تصور میکرد بوده و نه بکیه بر آن به آن بی دردمندی که انتظار داشت. مذاکرات این بهم زبختگی و ناسامانی وضع اقتصادی کشور به اسبایی رسیده است که بی‌سورژواری ایران ایجاد یک حرکت تند را هم ضروری تر و هم ممکن تر میدانند. ادامه‌ی جنگ به همین صورت

و بدون وجود یک دورسای روشن چندان مطلوب طبع نیست بنابراین باید تدابیری در تنظیم نحوه‌ی جنگیدن (که کمتر محتمل است) و یا خود جنگ اساسا اتخاذ شود. تغییر نحوه‌ی جنگیدن را در این مقطع و برای این رژیم فقط در کم و کیف سلاح‌های قابل دسترس میتوان جستجو کرد. برای اینان دردآور است که به علت نرسیدن میزان کافی اسلحه‌ی مدرن (راست یا برون) کارآیی لازم را در صحنه‌ی جنگ نداشته و دوستان سنگه‌دنیایی و اروپایی را که میتوانستند با ارسال اسلحه به ملت مسلمان ایران کمک کنند از انجام این کار "بشر دوسانه" نار داشت.

از جانب دیگر جناح غالب نیز به ندرته‌ی دریا نموده است که گرچه میتوان با های و هوی و عوام‌فریبی تعدادی از مردم را با الحاف و سک و دیگ و آمیابه "سج" کرد ولی به سستی میتوان از آنها لشکر فاتحی ساخت. عوام‌نر - بی اگر در ایجاد شبهه در ذهن خردی موثرتر باشد در مقابله با دشمن بردی ندازد. خط و نشان کشیدن‌ها و اوامر اکید باید الامسام منتظری (میکوشد به؟ قدری تامل کنید) برای ایجاد شبهه در ذهن مردم برامون کارآیی های لشکر اسلام میتواند موثر شود و قلب مسلمین را بوهمد آورد ولی مسلما پشت دشمنان را نمیشکند.

بدین ترتیب است که هر دو جناح حاکم در حالی که به فواید گذشته و حتی کنونی جنگ واقف هستند معهدا در عین حال امکانات یک "طرح سرافتمندان" یعنی صلحی که موجب تحکیم پایه‌های آنان شود را نیز بررسی می‌کنند. گرچه هنوز اطمینان کافی بر این زمینه نسبت معهدا شواهد موجود این حکم میکند که قبل از ورود هیات نمایندگی کنفرانس طائف مواضعی برامون خروج از محمه با آنان صورت گرفته و هر دو جناح در این مساله متفق القول بوده اند. اما این اتفاق نظر فقط در کنار ادامه‌ی وجود اختلافات با سابقه‌ی قبلی قابل بررسی است. توضیح اینکه هر یک از جناحها مایل بود که فصایا مذهبوی جریان باشد که "برد"های موجود دفع خودش و "زیان" سازشکاری معهدی طرف مقابل گذاشته شود. در این میان بنظر میرسد آقای بنی صدر در پشتیای زدن به قول‌های خود پیش از حصد معاز در "اخلاق اسلامی" رندی بخرج داده است. آقای رجایی و دوستان از اینکه زدوبندهای

میشود. در اینجا فقط یک معجزه - و آنهم از جانب بیا میر دوران - میتواند قضایا را بظاهر حل کند. ولی گسائیکه به معجزه معتقد هستند نمک میدانند که عواملی که اختلافات را باین درجه از حدت رسانیده کماکان بکار کرد خود ادامه میدهند. دعوا بر سر لحاف ملارا یا اواصر موکسد نمیتوان حل کرد.

ح - در صفحات پیش متذکر شدیم که بنی صدر ادامه ی وضع را باین امید بنفع خود ببینند که گناه کمبودها و نابسامانیها را متوجه جناح حاکم کند. در این زمینه وی از لحاظ سیاسی متکی به عملکرد نارضایی مردم و از لحاظ تشکیلاتی متکی به سازمان مجاهدین خلق است. از آنجا که مجاهدین این ساله را کتمان نکرده اند و مانع نظر

خود را به تفصیل در مورد اصل مسائله نوشته ایم، در اینجا به بعد دیگری از مساله توجه میکنیم. به نکتدای که به تنها بر جدالهای درونی حاکمیت تاثیر دارد بلکه در صف بندی نیروهای مترقی نیز تاثیر تعیین کننده ای خواهد داشت.

ما در رهایی های شماره ی ۶۵، ۵۹، در مورد خطرات ناشی از حمایت بی دریغ مجاهدین از بنی صدر و کمک به ایجاد توهم پیرامون وی سخن گفته ایم و نیز نشان داده ایم که چگونه سازمانهای باصطلاح چپ و در واقع ضد انقلابی تا سندی حزب توده و جریان "اکثریت" از این امر برای توجیه حمایت خود از جناح غالب استفاده نموده و عده ای را گمراه میکنند. در قاموس اینان چون با بایک طرفدار سگ زرد بود و یا شغال، بنابراین تاکید بر اشتباهات مجاهدین بمنزله ی جواز عبور به اردوی مقابل است. اما بنظر میرسد که مجاهدین نه تنها با این مساله واقعی نمی نهند بلکه چند نام دیگر نیز در این راه برداشته اند. کامهایی که بنظر خطرناکترین حرکت مجاهدین در دو سال اخیر است.

مسعود رجوی طی یک مصاحبه ی مفصّل (مجاهد ۱۰۸-۱۱۱) در توضیح باره ای از تحولات اجتماعی و نیز در رد اتهامات حزب توده و اعوان و انصار به مجاهدین مطالبی را ذکر میکند که بسیار قابل تعمق است.

۱) وی ظاهرا به حزب توده - و در واقع به همه ی کسانی که مناسبات مجاهدین و لیبرالها را خالی از ایراد میدانند - حمله میکند که آنها اساس حرکت مجاهدین را نمی فهمند. در این مورد ما به نوشته های مشتمل بر کتندهی حزب توده و اعوان و انصار کاری نداریم. حزب توده قادر است مجاهدین را همکار ساواک و ماساد و سیا بنامد چون حزب توده است. نظر ما نیز در مورد حزب توده روشن است. اما آیا حمله ی

به جلسه ای در منزل آقای موسوی بسین دو جناح ناگهان با دبه در آوردن آقای بنی صدر مواجه شده است بر بد نمی گوید. جناب بنی صدر مایل بود که اگر صلحی میشود "گناه" آن نه بر گردن سپهسالار مغلوب بلکه بر عهده ی جناح غالب - بعنوان تعیین کننده ی اصلی سیاست کشور - بیفتد و ما برای آزادی گروگانها تکرار شود. اما دست اندرکاران جمهوری اسلامی بقدر کافی از ماجرای گذشته مدمه خورده بودند که نخواهند شاهد تکرار آن باشند. بهمین جهت بود که بلافاصله پس از دبه در آوردنهای آقای بنی صدر، جناب خامنه ای نیز ناگهان بیاد کمبودهای طرح پیشنهادی کنفرانس صلح می افتد و آنرا در شکل فعلی "قاطعانه" رد میکند و حضرت منتظری نیز به شورای عالی دفاع امر اکید در مذمت سازشکاری میدهد. چه کسی میخواهد سازش کند؟ من نبودم. من هم نبودم. چه کسی به رهسای محترم کشور رهسای اسلامی وعده ی توافق داده بود و حال آنها را سنگروی بچ میگرد؟ کسی نبود. چه کسی ضیاء الحق (و بقول حضرات ضیاء الباطن) را غسل تعمید داده و در پشت سر امام کسبه نماز خواندن واداشته بود؟ چه کسی نخست وزیر "حکومت کودتایی و آمریکایی ترکیبیه" را جزء مقربین آورده بود؟ اینها و سئوالهای دیگری در همین زمینه ظاهرا همه بلاجوابند و کسی هم در ظاهر مجبور به جواب دادن به آنها نیست جز آنکه هر جناحی به نهایت از دستت جناح دیگر در سوزاندن این امکان عصبی است. بنظر آقای بنی صدر جنگ را آخوندها شروع کردند. کوتاه آمدن هم باید بحساب آنها باشد. بنظر آقای بهشتی "سپهسالار ایران" در فتح نظامی ناتوان بوده است (و کر نسیم ما که در بسیج مردمی غوغا کردیم) و کتسه شکست بعهدی او باید باشد. هشتاد و دو راست میگویند ولی نکته اینجا است که هشتاد و دو دروغگو هستند. در این میان بالاخره تکلیف جنگ چه میشود؟ در مقابل این وضع نابسامان اقتصادی و اجتماعی چه خاکی به سر بایستد کرد. هر دو میدانند که تحمل مردم به سر آمده و باید چاره ای اندیشید. هر دو در این مشاهده مشترکند. جز آنکه بنی صدر معتقد است که میتواند در صورت ادامه ی وضع اجتماعی موجود گناه همه ی نابسامانیها را متوجه ی جناح حاکم کند و میدانیم که در این مورد نیز تا اندازه ای موفق بوده است. بازی با جنگ خطرناکترین بازی است. سرنوشت امری که دهها هزار تن کشته و مصروح و میلیاردها خسارت به کشور وارد کرد. بیسه نظر هر یک از جناحها دارد قربانی طمع ورزی طرف دیگر میشود و هر دو نیز درست میگویند. شدت و حدت برخوردها ارتباط مستقیم با اهمیت و اثر موفوق مورد معامله میکند. دارد و طبیعی است که شدیدترین واکنشها را از جانب طرفین بوجود آورد. برای اولین بار شعار مرگ بر بنی صدر یا مرگ بر بهشتی داده

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان، انقلابی دگر باید

سدید مسعود رجوی به حزب توده در این زمینه (در حالی که تحریک میکند تا حزب توده را ضد انقلابی و ضد خلقی بنمایم و نیز در حالی که اظهار میکند وضع حزب توده طوری است که کسی فریب آنرا نمیخورد) چه چیز دیگری را پنهان میکند. این نکته درست است که آنها مات حزب توده به مجاهدین نشاندهی نهایت بیشتر مسمی و گستاخی است. بسیار خوب جواب کسانی از چپ که نه بیشترند و نه گستاخ چه میشود. جواب ما که مجاهدین را دموکراتهای انقلابی - و نه لیبرال - میدانیم ولی در عین حال مناسبات غیر مستعدانهی مجاهدین و بنی صدر را عاملی در جهت بزرگ شدن توهم بنی صدر ارزیابی میکنیم چه میشود؟ آیا بخش مهمی از چپ که باین مسأله معترض است و در عین حال طرفدار جناح غالبی حاکمیت هم نیست جواب خود را کجا می یابد؟ آیا تصور می رود که بسا شدت حمله به حزب توده، بلا جواب ماندن این مسأله مستور میماند؟ مسعود رجوی شرح مبسوطی در رد قیاسهای مبتدل میدهد و حزب توده را که عمدتاً بدین قیاسها متعصبان میشود افشا میکند.

حزب توده به تقلب میگوید که اگر مثلاً امریکا گفت وضع ایران خراب است و تو هم گفتی خراب است پس طرفدار امریکا هستی.

هزار مثال مضحک در این زمینه میتوان زد. بسیار خوب. نتیجه چو؟ اما در این نسوع برخورد رجوی به نحوی دیگر با همین منطق مواجه نیستیم. اگر حزب توده در مناسبات مجاهدین و لیبرالها ایراد گرفت و اکثر دیگران نیز ایراد گرفتند پس آنها و حزب توده

یک چیز میگویند و چون حزب توده بسیار حزب بدی است پس لابد آنها هم بد هستند. آقای رجوی با مخاطب قرار دادن حزب توده عملاً شرح مبسوطی را که در مورد قیاسهای مبتدل گفته است تکرار میکند و بنحوی دیگر

و البته نه به زبانی حزب توده - همین منطق را بکار میگیرد. بحث اینست، آقای رجوی، که جواب شما بآن بخش از چپ ایران که توده ای نیست چیست. جواب حزب توده را اگر نمیدادید هم کسی ایراد نمیگرفت.

۲) رجوی نه تنها هیچگونه اظهاری در جهت توهم زدایی از "لیبرالها" نمیکند بلکه میکوشد آنها را بزرگ کند - و این گام جدیدی در حرکت قابل انتقاد گذشته است. وی در مجاهد ۱۱۱ به تائید از "بزرگ تریبی دست اندرکاران" میگوید:

"جناح مغلوب، ((منظور جناح بنی صدر است)) روز بروز بیشتر با لحنی شبیه به لحن "رهبران گروههای مخالف" حرف میزند.

و این ایراز پس از اظهار این نکته است که: "تحولی آرام، لیکن فوق العاده

اجتناب نماید و سنا جاد در تمام... یا بخشهایی از جناح مغلوب، که بسا به پای نموده مردم، گریزها و مقابلهها... مه ارتجاعی (که در مقطعی با میل به رادیکالیسم نیز عجین است) از خود نشان میدهد.

بجایرت ساده ما به گذشتهی رجوی شاهدگرایش به رادیکالیزاسیون تمامی یا بخشهایی از جناح مغلوب حاکمیت هستیم. این دیگر نویسنده نیست. بورژوازی ایران (که لا اقل بخشهایی

از جناح مغلوب است) در مصاف با خرده بورژوازی سنتی "رادیکالیزه" شده است. آیا چپسین اظهار شگفت انگیزی صرفاً حکایت از توجیه گسری مجاهدین در مناسبات خود با "جناح مغلوب" میکند (که غصه نخوریم که اینها انگذرها همه به دست میزنند و اساساً دارند رادیکالیزه مسم میزنند) و یا حاکی از یک پیش بغایت است پراگماتیستی میکند که بمجرد آنکه آفتاب سی صدر "به لحن رهبران گروههای مخالف حرف

زد حتما رادیکالیزه شده است؟! ایستادن دو احتمال یکی از دیگری بدترند. ما امید داریم در این اظهار خاص کدامیک اصلی بوده است ولی میدانیم که مجاهدین همواره از ایستادن برخوردارها معزوم نبوده اند.

۳) اما اگر تضای بهمین جا خاصه می یافت میگذشتیم مجاهدین از زیر بار جواب میدهند چپ خانه خالی کرده اند و نیز گسسام دیگری در ایجاد توهم پیرامون "جناح مغلوب" برداشته اند. اما ستانسانه این دو مسأله با حساسی سومی که از هر دو آنها وضعیت است توأم میشود و سایهی نگرانی عمیق میشود.

ایرادی که در بخش اول بیان اشناوه کردیم. مخاطب قرار دادن حزب توده برای گریز از جواب جنش چپ - در بخشی دیگر از مصاحبهی رجوی بعد جدیدی میگذرد که در خور توجه است برای مجاهدین که بدرستی همواره تفاوت حزب توده با سایر سازمانهای چپ توجیه داشته اند و برای سازمانی که زمانی مستور در رسانها مات رژیم را مینوشت و مدعی میشد مارکسیست ها در باطن خود همساز را میگویند که ما میگوئیم، بسیار شگفت انگیز و کاملاً قابل تعمق است که آگاهانه کوشش کنید که حتی با تحریف و اقیبات که بیان اشناوه

خواهیم کرد، همدمی مارکسیست ها را از پورتونیتها که خطرناک جلوه دهند، البته ما واقف هستیم که آقای رجوی باین صراحت سخن نمیگوید ولی در زجر نشان خواهیم داد که پیامی که خواننده ای ناآگاه از مصاحبهی وی میگیرد همین است. ابتدا میپرسیم که در این مصاحبه که بین ما بر ادعا مربوط به دوران انقلاب و پس از آن میشود چه ضرورتی وجود داشته است که نکس العمل تاثر انگیز بگفتهی رجوی

هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه دار

"اکثریت قریب به اتفاق گروههای مارکسیستی" در مقابل حرکت اپورتونیستی چپ‌نمای درون سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۴ سخن رود. این مساله - حتی در صورت واقعیت - چنانکه قضیه‌ای را امروز حل میکند. اشاره بسه آن هنگامیکه ظاهراً تحت عنوان "ترجیب سازشکاری مجاهدین با لیبرالها" سخن می‌رود چه معنایی میتواند داشته باشد جز تحقیر کل چپ است. اولاً فرض کنیم که چنین بوده است. این مساله ربطی به ایراد بخشی از چپ به مشی سیاسی امروز مجاهدین ندارد. ثانیا خطبای گذشته‌ی یک بخش از جنبش - مارکسیست ها - توجیه مشی امروزی مجاهدین نمیتواند باشد (همان نوع "منطق"؟) و ثالثاً این اظهار بمرتبی که آقای رجوی کرده است مطلبی است خلاف واقع است و همه‌ی کسانی که دستهای در مبارزه داشته‌اند و منجمله آقای رجوی - میدانند که خلاف واقع است. توضیح میدهم: آقای رجوی میگوید:

"اکثریت قریب به اتفاق گروههای مارکسیستی با از آن (هرکسیست اپورتونیستهای چپ‌نما) استقبالی کردند و یا در برابر آن موضع احتیاط آمیز و بینابینی گرفتند و یسبباً از جهتی آنرا ضروری و جبری شمرده‌اند."

وایضا

"بهر حال میخواهم بگویم که لاقضی تا آنجا که به اوایل ضربه مربوط میشود، ما حتی یک تحلیل مکتوب و عام از این جریان نیز نتوانستیم در سطح کل نیروهای مبارز داخل و خارج کشور پیدا کنیم. و یا اگر هم بوده آنقدر نادر و کمیاب بوده که بهر حال بسه دست ما نرسیده است."

هیچ چیز نادرست‌تر از این نیست که بسبب توجیه یک مشی - و نه دفاع از آن - بسبب اظهاراتی متوسل شدیم که خود میدانیم چنین نیست. در اینجا، خود، بمعنی سازمان مجاهدین خلق ایران و نیز و منجمله آقای رجوی است.

اولین جریانی که علیه "اپورتونیستهای چپ‌نما" موضع گرفت و این در زمانی بود که هنوز "اپورتونیستها" اعلام موضع خارجی هم نکرده بودند. و یاز این زمانی بود که بگفته‌ی سازمان مجاهدین، مجاهدین اسلام در یک منطقی متلاشی شده بودند، سازمان ما بود. ما در آن روزهای واپسین وسیعترین مبارزه‌ی ممکن را نه فقط بصورت مکتوب بلکه عملاً با "اپورتونیستهای چپ‌نما" در خاورمیانه و خارج از کشور انجام دادیم. هرکس کوچکترین اطلاعی از خارج از کشور داشته باشد میداند که شدیدترین برخوردهای سیاسی خارج از کشور بین ما و اپورتونیستها بر سر همین مساله بود. ابعاد این مساله به آنجا کشید که اکثریت جنبشهای رهائی بخش جهان بخصوص در خاور میانه در معرض این مبارزه قرار گرفتند.

یکایک هواداران مجاهدین شاهد و ناظر این مبارزه‌ی سیاسی بوده‌اند. تمام سازمانهای سیاسی و حتی دانشجویی بر سر این مساله - رد یا تأیید ما - موضع گرفتند. و بسبب آنکه تجدید خاطره برای آقای رجوی شده باشد، همان کمیتتهای که برای جلوگیری از اعتراف ایشان شدیدترین مبارزات را کرد و ما افتخار انجام عمده‌ترین فعالیت در این کمیتته را داشتیم (مسالهای که هیچوقت بدان اشنباره نکردیم) از نزدیک درگیر این مبارزه شد. و یاز برای تجدید خاطره‌ی مجدد، سه کتاب نیز بنام‌های "پیرامون تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق ایران"، "مسایل حاد مجاهدین" ("مارکسیست") یا "مسایل حاد جنبش" و "مشکلات و مسایل جنبش" حول این مساله، شرح آن در تحسلی آن و عوارض و عواقب آن نگاشتیم و در سطحی وسیع - بسیار وسیعتر از انتشارات مجاهدین - منتشر کردیم و تعدادی از آنرا نیز با چاپ بسیار ریز به ایران فرستادیم (که مورد اشاره‌ی نوشته‌ای با مضای "زود" حاضیون حوزه‌ی علمیه‌ی قم" واقع شد). علاوه بر آن در ماههای پس از قیام یا رهبری سازمان مجاهدین در مورد ضرورت یا عدم ضرورت تجدید چاپ و وسعت آن صحبت کردیم. توصیه‌ی آنها این بود که چون ما بعضی فاکت‌ها را بطور دقیق نمیدانستیم (و این برای ما قابل قبول بود) در توضیح پاره‌ای مسایل دچار لغزش شده‌ایم و بهتر است صبرکنیم تا کتاب خود سازمان درآید (کتابی که بعداً باسم "تحلیل آموزشی-جذاتی تغییر مواضع ایدئولوژیک اپورتونیستهای چپ‌نما" منتشر شد) و ما بر مبنای آن بعضی نکات را حک و اصلاح کنیم. حال می‌پرسیم آیا برای تجدید خاطره‌ی آقای رجوی همین‌ها بس است یا اینکه لازم است ایشان را به نوشته‌های سازمان خودشان و نیز نوشته‌های همان "اپورتونیست‌های چپ‌نما" که قاعدتاً باید از نظر ایشان گذشته باشد ارجاع دهیم تا ببینند مبارزه‌ی اصولی مارکسیستها با "اپورتونیستهای چپ‌نما" چه ابعادی بخود گرفت. خاطره‌ی سازمان "بیکار" از این مبارزه بحدی پراشفته است که از همان زمان عنوان "سازشکار" (با خرده‌پورژوازی؟) و "تروتسکیست" نصیب ما شد. اینها امسال دوست عزیز آقای رجوی، برای تجدید خاطره‌ی شما و سازمانتان نیست. اینها برای ذکر افتخارات ما هم نیست. ما زمانی چنین کردیم که بقول شما سازمانتان "متلاشی" شده بود. ما بخاطر اصولی چنین کردیم که به آن معتقدیم. بخاطر اصالت کمونیسم و اخلاق کمونیستی. شما میتوانید با کمونیستها موافق نباشید، ولی شما حق ندارید که به "ضعف حافظه" دچار شوید. حافظه‌ی شما حافظه‌ی سازمانتان نیست. لاقبل به آرشیو سازمانتان، لاقبل به تجربیات اعضا و هوادارانتان مراجعه میکردید تا از این نشان که در این مقطع خاص بسه خدمت نفی همه‌ی مارکسیستها درآورده میشود

مجاهدین خلق و ...

جلوگیری شود.

اما همانطور که گفتیم ما نه قصد
کله گذاری از آقای رجوی را داریم و نه نیت
تعریف کردن از بیارزای خود را قصد ما این
بود که نشان دهیم، این لغزش با ما بیگانه
در مصاحبه آقای رجوی هما هنگی دارد و بیسک
پیام را میدهد. "جناب مطلوب" جا گفتند

"را دیگه لپیژه" میشود. کموشیستها با یکدیگر
میشوند، سئوالها، پلاچواب میمانند و ...

ما بر خلاف مجاهدین معتقد نیستیم که با پیوستن

گذاشت یک ساله خود را در همدی جواب نماند نشان

دهد و همه آثار سوء اجتماعی خود را ظاهراً کند

تا قابل برخورد باشد. ما میخواهیم بدینا میل

به مجرد آنکه ظهور کردند بر خورد کنیم نشان از

عوارض سوء اجتماعی آنها جلوگیری کنیم. ما

تعمیرخواهیم تا هدگرا پیش پندار است مجاهدین و

برداشتن گامهایی برای راه باقیم و بستن

آنها انتقاد کنیم که راست ندهند. انتقاد در

آزمان انتقادی سازنده و دوستیانه نیست. خود

ارضاء کننده است. ما تعمیرخواهیم با مجاهدین

چنین برخوردی داشته باشیم. بر خورد مسئول همه

نظر ما اینست که همه مجاهدین و هواداران آنها

هدار داده شود که انتهای این مسیر

توده های مردم نیست. بنفع "جناب مطلوب"

است. توجیه راستها و سرگرفت زدن

چپها بنفع کیست؟ جواب با مجاهدین

جواب با همه انقلابیون است.